

سنت حلف و کارکردهای آن در عصر جاهلی

علی ناظمیان فرد^۱

چکیده: جامعه ی عرب در روزگاران پیش از اسلام، به دلیل ماهیت قبیله‌ای و برخوردار نبودن از حاکمیت سیاسی و نظم مدنی، متأثر از سنت‌هایی بود که روابط درونی و بیرونی قبیله را تنظیم می‌کرد. سطح متفاوت قدرت و اقتدار قبیله‌های پرشمار جزیره‌العرب در روزگار جاهلی و زندگی مشحون از جنگ و ستیزی که طبیعت خشن عربستان بر ساکنان خود تحمیل می‌کرد و سنت‌ها و آدابی که جامعه‌ی قبیله‌ای عرب با خود داشت، زمینه را برای افزایش بحران‌های اجتماعی هموار می‌کرد. پرسش اساسی‌ای که این مقاله حول محور آن سامان یافته، این است که، در چنین شرایطی جامعه‌ی قبیله‌ای عرب، چه راه‌بردی برای مهار بحران و یا فرو کاستن آن اتخاذ می‌کرد؟ براساس یافته‌های این نوشتار، به نظر می‌رسد جامعه‌ی قبیله‌ای عرب در نبود نظم و حاکمیت سیاسی متمرکز - برای آن که بتواند با سازوکارهای خویش به تنظیم و تعدیل مناسبات اجتماعی بپردازد - به اندیشه‌ی پی افکندن سنتی روی آورد که از آن به عنوان «حلف» یاد شده است. به علاوه، در این مقاله سعی بر آن است تا با تکیه بر داده‌های تاریخی و توسل به روش توصیفی - تحلیلی به تبیین حلف و شیوه‌های انعقاد گونه‌های مختلف آن و نیز کارکردهای ویژه‌ای پرداخته شود که جامعه‌ی عرب جاهلی از آن برخوردار بوده است.

واژه‌های کلیدی: حلف، قبیله، حلف التوارث، عصر جاهلی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تهران

The Tradition of Helf (Alliance) and Its Functions in the Ignorance Age of Arabia

Ali Nazemian fard¹

Abstract: The pre-Islamic Arab tribal society- in the absence of central authority and civil orders-was under the influence of traditions which regulated the inter-tribal relations. The imbalance of power among the Arab tribes, and the natural roughness of the Arabian geographical environment paved the way for social and political crises. What was the strategy of the Arab tribes for controlling or lowering crisis in some such situations?

The findings of the current study have been based upon this hypothesis that the Arab tribal society adopted the "tradition of helf (alliance)" for setting its internal and external relations. Therefore, this study tries to explain the tradition of Helf (alliance) in the pre-Islamic Arabia and shed light on its variant functions. This will be followed by discussing of the different types of Helf (alliance).

Key words: Helf (Alliance), Tribal, *Helf ul-Tawaruth* (Inheritance Alliance), Ignorance Age

1 Assistant Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad

مقدمه

آن دسته از جامعه‌های بشری که در سیر تاریخی خود به حاکمیت سیاسی و نظم مدنی دست یافته‌اند، می‌کوشند برای تنظیم روابط اجتماعی‌شان از قوانین موضوعه بهره‌گیرند و به گاه بروز تعارض‌ها و خصومت‌های ناشی از برخورد منافع، با توسل به قانون به حل و رفع آن‌ها مبادرت ورزند. بدیهی است که در این‌گونه جوامع، آگاهی از شأن اجتماعی انسان موجب شده است مؤسسه‌های حقوقی و مدنی مختلف به‌منظور تسهیل در چرخش متداول امور تأسیس شوند و شهروندان را در برآوردن نیازهای خود یاری نمایند. اما در جوامع فاقد حاکمیت سیاسی و نظم مدنی، که معمولاً ساخت اجتماعی آن‌ها بر بنیاد عشیره و قبیله سامان یافته است، عرف و سنت‌های قبیله‌ای، مبنای روابط افراد و قبیله‌ها را تعیین و تنظیم می‌کند. در این‌گونه جوامع، افراد می‌کوشند در چارچوب حریم و قبیله، با پای‌بندی غیورانه به سنت‌ها و ارزش‌های آن، از هویت خویش پاسداری کنند و در سایه‌ی ریاست عالی‌هی شیخ خود و تشریک مساعی با سایر عناصر همخون، در کشمکش‌های بین قبیله‌ها، از کیان قبیله محافظت نمایند.

جامعه‌ی عرب در روزگاران پیش از اسلام، بنا به ماهیت قبیله‌ای و برخوردار نبودنش از حاکمیت سیاسی و نظم مدنی، متأثر از آداب و سنت‌هایی بود که پیوندهای درونی و بیرونی قبیله را تنظیم می‌کرد. طایفه‌ها و قبیله‌های مختلفی که در پهنه‌ی جزیره‌العرب - به‌ویژه صفحات میانی و شمالی آن - به‌صورت بدوی و حضری روزگار می‌گذرانیدند، به گاه جنگ و صلح، حمله و دفاع، خرید و فروش، ازدواج و طلاق، عبادت و زیارت و امور دیگری مانند آن، عمدتاً بنا بر سنت‌های متداول عمل می‌کردند و با تمسک به آن‌ها در راستای حل و فصل مهمان مسائل خود گام برمی‌داشتند. سنت حلف، از عمده‌ترین سنت‌های جامعه‌ی عرب جاهلی بود که با کارکردهای ویژه‌ی خود می‌توانست قبیله‌های عرب را در حل مشکلات نظامی، اقتصادی و اجتماعی‌شان یاری کند. شناخت این سنت و گونه‌ها و کارکردهای مختلف آن مترتب بر آگاهی از بافت و ساخت اجتماعی جامعه‌ی عرب جاهلی است که در پی خواهد آمد.

حیات اجتماعی عرب جاهلی

بافت جمعیتی جامعه‌ی عرب در دوره‌های پیش از اسلام، از حیث نژادی از دو منشأ قحطانی و عدنانی نشأت می‌گرفت جمعیتی که در شاخه‌ها و بطن‌های فرعی‌ای که ریشه در دو منشأ یاد شده داشت، در قالب بدوی و حضری، در پهنه‌ی جزیره‌العرب روزگار می‌گذرانید. هر یک

از گروه‌های اجتماعی، سلسله نسب خویش را به نیای ویژه‌ای می‌رسانید تا از این ره‌گذر، به‌منظور حفظ کیان قبیله، نوعی پیوند خونی و نسبی در میان اعضای خود پدید آورد و همزمان، هویت و موجودیت خود را از دیگر قبیله‌ها، متمایز نماید. در چنین مواردی، معمولاً هویت قبیله‌ها و اشتراک خونی و نسبی آن‌ها در واژه «بنو...» تجلی می‌یافت.

در همان حال که هریک از گروه‌های اجتماعی در حفظ هویت متمایز خویش می‌کوشید، شقوق و فروع هر قبیله، خود را از اخلاف نیای مشترکی می‌پنداشت که در سایه‌ی پیوند با او می‌توانست زمینه‌های هم‌گرایی را در برابر دشمن مشترک فراهم سازد. این نیای مشترک می‌توانست از حیث زمانی، دور یا نزدیک باشد؛ با این تفاوت که اگر در جایگاه زمانی بسیار دوری قرار داشت، از اخلاف او شعبه‌ها و شاخه‌های متعددی جدا می‌شد، که گاه پیوند یک شاخه‌ی جدا شده از او را با شاخه‌های دیگر در دوره‌های بعد دشوار می‌ساخت. این مشکل در میان گروه‌های نژادی‌ای نظیر قریش، تمیم، عامر، طی، اسد، بکر، عبس و ذبیان، که هم از حیث شمار و هم از لحاظ انشعاب‌های درونی، در قیاس با دیگر قبیله‌ها، از وضعیت متمایزی برخوردار بودند، بیش‌تر دیده می‌شد؛ به گونه‌ای که تشخیص و تمایز میان شقوق و فروع این واحدهای اجتماعی که هر یک، دارای هویت مستقلی بودند، همچنان محلّ تأمل است.

گر چه هویت قبیله‌ای، ساختار مسلط بر جامعه‌ی عرب جاهلی را تشکیل می‌داد، و قبیله، بزرگ‌ترین واحد سیاسی بود که معیار هویت و ضدیت به‌شمار می‌آمد، اما نباید پنداشت که هویت همه‌ی گروه‌های اجتماعی بر بنیاد خون، نسب و نیای مشترک شکل گرفته بود، زیرا در آن میان، گروه‌هایی یافت می‌شدند که حیات اجتماعی و سیاسی آن‌ها نه بر شالوده‌های نسبی و خونی محض، بلکه بر بنیاد سنت حلف سامان یافته بود.

با این‌که گروه‌های اجتماعی مختلفی در پهنه‌ی جزیره‌العرب پراکنده شده بودند، اما هر یک از آن‌ها با تکیه بر خون و نسب و تأدب به آداب ویژه‌ی خویش، در سایه‌ی رهبری شیخ قبیله، در قلمروی که بعضاً به او تعلق داشت، روزگار می‌گذرانید.^۱ سپس با گذشت زمان، شاخه‌هایی از یک قبیله که در منطقه‌ی ویژه‌ای مستقر شده بودند، در صحراهای عربستان پراکنده می‌شدند. از این رو، شاید نتوان به قطع و یقین به شناخت یک قبیله بر پایه‌ی قلمرو آن نائل آمد. با این حال، چنین نبود که اطلاق نام نیای مشترک بر یک قبیله بتواند مفید این معنا

۱ حمد الجاسر (۱۹۸۶)، *تحديد منازل القبائل القديمة*، بیروت: دار التراث العربی، ص ۱۷.

باشد که شاخه‌های متعدد آن در وحدتی تنگاتنگ با یکدیگر به‌سر می‌برند، بلکه به عکس، گاه یک قبیله بزرگ که از خاندان‌های متعددی تشکیل می‌شد، از آن حیث که هریک از طوایف آن برای خود نوعی هویت و موجودیت مستقل می‌پنداشت، هیچ‌گاه تن به رهبری واحد نمی‌داد و حتی گاه در سر انجام کار، به اتحاد روی نمی‌آورد.

در جامعه‌ی عرب پیش از اسلام، مردان بالغ قبیله که نسب به نیای مشترک می‌رساندند، از یک رشته مسئولیت‌های قانونی در نظام حقوقی قبیله برخوردار بودند، که تخطی از آن‌ها، فرد را مجبور به پاسخ‌گویی و تن‌دادن به مجازات و عقوبت می‌کرد. خون‌خواهی، انتقام و ستاندن خون‌بها، از عمده‌ترین مسئولیت‌هایی بود که همه‌ی افراد بالغ و ذکور قبیله، در صورتی که عضوی از قبیله‌ی خود را از دست می‌دادند، بر عهده داشتند. در همان حال، هر یک از عناصر یاد شده، در صورتی که عضوی از قبیله‌های دیگر را به قتل می‌رسانید، همه‌ی اعضای قبیله‌ی خود را عاقله‌ی خویش در پرداخت خون‌بهای او می‌نمود و یا در معرض انتقام و کین‌خواهی قبیله‌ی مقتول قرار می‌داد. پای‌بندی و التزام افراد قبیله به وظیفه‌ها و مسئولیت‌هایی از این دست، موجب شده است که آن‌ها را «پاسخ‌گویان مشترک» بنامند.^۱ بی‌تردید، احساس مسئولیت مشترک، زاینده‌ی تعصبی بود که در سایه‌ی اطاعت محض از شیخ قبیله نسبت به خون و نسب ابراز می‌داشتند و این نکته را مایه‌ی تمایز خود از دیگران و تفاخر خویش بر آنان می‌شمردند.

حلف و گونه‌های آن

سطح متفاوت قدرت و اقتدار قبیله‌های عدیده‌ی جزیره‌العرب در روزگار جاهلی و زندگی مشحون از جنگ و ستیزی که طبیعت خشن عربستان به ساکنان خود تحمیل می‌کرد و سنت‌ها و آداب و عادت‌هایی که جامعه‌ی قبیله‌ای عرب با خود داشت، زمینه را برای افزایش بحران‌های اجتماعی هموار می‌کرد. اصرار بر ستاندن خون‌بها، خون‌خواهی و انتقام‌جویی، تمایل به فزون‌طلبی و غارت‌گری، اندیشه‌ی یافتن چراگاه و حفظ حریم، بسیاری از افراد و قبیله‌ها را در نبود نظم و حاکمیت سیاسی‌ای که بتواند با سازو کارهای خویش به تنظیم و تعدیل مناسبات اجتماعی روی آورد، به اندیشه‌ی بی‌افکندن سستی واداشت که از آن به عنوان

۱ بشیر احمد (۱۴۱۲)، فی عصرالجاهلی، قاهره: دارالنهضة العربية، ص ۵۴.

حلف یاد شده است. حلف، که گسترده‌ترین شکل ولاء در جامعه‌ی عرب جاهلی به‌شمار می‌رفت،^۱ عاملی بود که همچون خون و نسب، افراد و قبیله‌های مختلف را به یکدیگر پیوند می‌داد. این سنت اجتماعی که به اشکال مختلف در میان قبیله‌های عرب رواج داشت، در واقع نوعی پیمان بود که در راستای هدفی معین، میان افراد و قبیله‌های مختلف منعقد می‌شد، و از آن‌جا که قوام و دوام آن در گرو پایبندی به سوگند آغازین بود، این‌گونه پیمان‌ها به حلف نام‌بردار شده بود. روشن‌ترین مصداق حلف، همان است که از آن به عنوان اتحاد قبیله‌ها، یا اتحاد و پیوند یک فرد با قبیله‌ای خاص، و یا اتحاد و هم‌پیمانی دو فرد، یاد شده است.^۲ منابع تاریخی نمونه‌های فراوانی از مورد اخیر را در خود منعکس کرده‌اند.^۳

تردیدی نیست که این افراد، در انعقاد حلف، خود را به ضابطه‌ها و آداب آن متعهد می‌دانستند.^۴ مواردی نیز در دست است که حلف میان دو فرد، به حلف میان طایفه‌های آن‌ها تعمیم می‌یافت. از باب نمونه، خالد بن حارث - جد طایفه‌ی قارظ از بنو کنانه - با عبدعوف بن عبدالحارث - از بنو زهره‌ی قریش - هم‌پیمان (حلیف) شد و به دنبال آن، طایفه‌های آنان حلیف یکدیگر شمرده شدند.^۵ این در حالی بود که طایفه‌ی قارظ در شمار اتحادیه‌ی موسوم به احابیش جای داشت؛ اتحادیه‌ای که طایفه‌های مختلف در آن حضور داشتند و با قریش وارد حلف شده بودند تا به مثابه‌ی نیروی نظامی مکه عمل کنند.^۶ حتی در دوران اسلامی نیز حلف عتبه بن غزوان و قریش را می‌توان مصداقی از همین معنا تلقی کرد. عتبه - صحابی پیامبر از بنو مازن - حلیف بنو نوفل از قریش شد و این حلف، همه‌ی طایفه‌ی او را در بر گرفت.^۷

گاه دیده می‌شد که فردی با ترک طایفه و قبیله‌ی خود، با قبیله‌ی دیگر وارد حلف می‌شد. این حلف، فرزندان او را هم فرا می‌گرفت. نمونه‌ی بارز آن، پدر بزرگ خالد بن بکیر - صحابی رسول‌الله - بود که با پدر بزرگ عمر بن خطاب وارد حلف شد و فرزندان او همگی حلیفان

۱ جمال جوده (۱۳۸۲)، *اوضاع اجتماعی و اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ترجمه‌ی مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران: نشرنی، ص ۲۳.
 ۲ E. Tyan (1986), "Hilf", *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd Edition, Leiden: E.J.Brill, Vol.3, p.388.

۳ مالک بن انس (۱۳۲۴)، *المدونۃ الکبری*، ج ۲، بیروت: مطبعة السعادة، ص ۲۷۹؛ محمد بن سعد (۱۴۱۰)، *الطبقات الکبری*، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۳۶۰؛ محمد بن جریر طبری (۱۹۶۹)، *تاریخ الرسل والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، قاهره: دارالمعارف، ص ۶۰۱.

۴ محمد بن حبیب بغدادی (۱۹۶۴)، *المنمق فی اخبار قریش*، تصحیح خورشید احمد فاروق، حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیه، ص ۲۴۰.

۵ همان، ص ۲۸۸.

۶ همان، ص ۲۳۹.

۷ همان، ص ۲۴۳.

بنوعدی شمرده شدند.^۱ سوید- عنصری از بنو عبدالله بن دارم تمیمی - پس از آن که فرزند پادشاه حیره را کشت، به مکه گریخت و حلیف قریش شد. فرزندان او نیز در حلف قریش مکه در آمدند.^۲ در نمونه‌ای مشابه، نیای حذیفة بن یمان، از بیم انتقام خونی که ریخته بود، به یثرب گریخت و در آنجا با طایفه‌ی بنی عبدالاشهل وارد حلف شد. فرزندان او نیز در نزد این طایفه از همین موقعیت برخوردار شدند.^۳

منابع تاریخی شیوه‌ی انجام مراسم حلف را به تفصیل منعکس کرده‌اند. قبیله‌های عربی، عمدتاً در ماه‌های حرام و در بازارهای عمومی و موسمی، نظیر عکاظ و ذی‌المجاز که در این ماه‌ها بر پا می‌شد، به انعقاد حلف مبادرت می‌ورزیدند^۴ و گاه که در زمان‌ها و مکان‌های یاد شده به عملی ساختن آن توفیق نمی‌یافتند، مراسم حلف را در محل اقامت قبیله و یا در کنار کوهی مشهور در سرزمین آن قبیله برگزار می‌کردند؛^۵ اما در مکه، این مراسم در جوار کعبه،^۶ یا در دارالندوه^۷ و یا در خانه‌ی یکی از شیوخ قبیله‌ها^۸ به انجام می‌رسید.

حلف در میان اعراب جاهلی از نوعی حرمت، قداست و وجه دینی برخوردار بود؛^۹ از این‌رو، به گاه انعقاد آن سوگند یاد می‌کردند تا به تعهدات خود وفادار بمانند.^{۱۰} زیرا معتقد بودند که حلف جز با سوگند منعقد نمی‌شود.^{۱۱} سپس پیمان را به صورت مکتوب، مسجل می‌کردند و با استشهاد از شاهدان و اعلان آن در محافل عمومی و آویختن آن در کعبه، به تثبیت آن می‌پرداختند.^{۱۲} گاهی نیز به هنگام انعقاد حلف، آتشی موسوم به «نار ائتخالف» می‌افروختند تا متحالفین در کنار آن هم‌پیمان شوند. زیرا باور داشتند که اگر به عهد خود

۱ یوسف بن عبدالبر (۱۴۱۲)، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تصحیح علی محمد البجاوی، ج ۲، بیروت: دارالجیل، ص ۴۲۶.

۲ جوده، همان، ص ۲۷.

۳ عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۱۳۹۰)، المعارف، تحقیق محمد اسماعیل الصاوی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ص ۱۱۴.

۴ عمرو بن بحر جاحظ (۱۹۶۰)، البیان والتبیین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، قاهره: آبی نا، ص ۷.

۵ ابن قتیبه، همان، ص ۶۱۶.

۶ ابن حبیب، همان، ص ۴۳.

۷ ابن سعد، همان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۸ ابن واضح یعقوبی (۱۳۴۷)، تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۷۱.

۹ جوادعلی (۱۹۷۶)، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، بغداد: مکتبة النهضة، ص ۳۷۰.

۱۰ محمد بن مکرّم ابن منظور (۱۴۱۶)، لسان العرب، تصحیح محمد امین عبدالوهاب و محمد صادق العبدی، ج ۳، بیروت:

دارالاحیاء التراث العربی، ص ۲۸۶.

۱۱ همان جا.

۱۲ جواد علی، همان، ص ۳۸۳.

وفادار نمانند، خیر و منفعت آتش به آن‌ها نخواهد رسید.^۱ آن‌ها حتی لهیب آتش را تهدیدی برای پیمان شکنان می‌دانستند و آن را «نارالمهول» می‌خواندند.^۲ گفته‌اند که در یک مورد، هم‌پیمانان، در کنار آتش دچار سوختگی شدند و لذا پیمان آن‌ها به «حلف المحرقین» نام‌بردار شد.^۳

متحالفین معمولاً در مراسم حلف، سفره‌های غذا می‌گستراندند تا ضمن ابراز شادمانی، وفای به عهد را با هم‌سفره‌شدن استحکام بخشند.^۴ سپس این مراسم با مصافحه - که بیان‌گر شادمانی حلیفان از انعقاد حلف و نیز تأکید بر احترام متقابل بود - پایان می‌یافت.^۵

حلف‌هایی که به منظور امور موقتی و گذرا منعقد می‌شد، پس از پایان آن شرایط، خود به خود، منحل و منفسخ می‌شد.^۶ متحالفین نیز، اگر تمایلی به ادامه‌ی حلف خود نداشتند و یا منفعت و مصلحتی بر تداوم آن مترتب نمی‌دیدند و یا بر آن بودند تا با قبیله‌ای دیگر در راستای تأمین منافع و مصالح خود وارد حلف شوند، آشکارا از پای‌بندی به حلف خود انصراف می‌دادند^۷ و آگاهانه و مختارانه به خلع روی می‌آوردند.^۸ اما اگر یکی از طرفین به‌طور یک‌جانبه از انجام تعهدات خود سر باز می‌زد و حاضر به یاری حلیف خود نمی‌شد، اقدام او را نوعی غدر به حساب می‌آوردند^۹ و در موسم حج، در منی برای رسوایی پیمان‌شکن، آتشی موسوم به «نار الغدر» می‌افروختند تا او را نزد دیگران رسوا سازند.^{۱۰}

بی‌تردید، دریافت تصویر روشنی از حلف، در گرو ایضاح گونه‌های مختلف آن است که در پی خواهد آمد:

۱. رقابت‌ها و کشمکش‌های بین قبیله‌ها در عصر جاهلی موجب می‌شد که گاه، طوایف مختلف برای تشریک مساعی در رسیدن به هدف‌های معین، نظیر تشکیل اتحادیه‌ی نظامی، و یا تحکیم مواضع مشترک در برابر رقیبان سیاسی، به حلف روی آورند. در این گونه از حلف، هیچ‌گاه اتحاد طایفه‌ها به ادغام آن‌ها نمی‌انجامید؛ آن گونه که یکی نام و نسب دیگری را

۱ محمد امین سویدی (بی‌تا)، *سبائک الذهب فی معرفة قبائل العرب*، بیروت: دارالقلم، ص ۱۱۹.

۲ محمدشکری آلوسی (۱۳۱۴)، *بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب*، تصحیح محمد بهجة الاثری، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۱۶۲.

۳ جوادعلی، همان، ص ۳۸۰.

۴ ابوالهلال عسکری (۱۹۷۵)، *کتاب الاوائل*، تحقیق محمد المصری و ولید قصاب، ج ۱، دمشق: ابي نا، ص ۷۱.

۵ جاحظ، همان، ص ۷.

۶ جوادعلی، همان، صص ۳۷۶ و ۳۸۹.

۷ همان، ص ۳۸۸.

۸ ابن منظور، همان، ج ۴، ص ۱۷۹.

۹ جوادعلی، همان، ص ۳۸۹.

۱۰ آلوسی، همان، ص ۱۶۲؛ جوادعلی، همان، ص ۴۰۳.

برخود پذیرا شود و هویت خویش را در حلیف خود مستحیل و مستهلک سازد. قبیله‌های حنیفه و تغلب که در برابر دشمن مشترک خود-بنوبکر- به حلف روی آوردند؛^۱ بنومالک- طایفه‌ای از ثقیف- که با بنویربوع- طایفه‌ای از تمیم- در برابر اتحادیه‌ی موسوم به احلاف ثقیف، هم‌پیمان (حلیف) شدند؛^۲ و نیز طایفه‌هایی چند از قریش که با انعقاد حلف المطیبون و حلف الاحلاف به رویارویی با یکدیگر بر آمدند؛ از مصادیق بارز این گونه از حلف به‌شمار می‌آیند.^۳ هر چند برخی از تاریخ‌پژوهان معاصر، دو حلف اخیر را از جمله احلاف موقت به‌شمار آورده‌اند،^۴ اما نیم‌نگاهی به سوگندهای یاد شده در میان متحالفین، محدودیت زمانی ادعا شده را با تردید همراه می‌سازد^۵ و کفه را به سود صدق ادعای پژوهش‌گرانی که حلف‌های قریش را عمیق و پایدار شمرده‌اند، سنگین می‌کند.^۶

۲. منابع تاریخی، گونه‌ی دیگری از حلف را منعکس می‌کنند که برای معاضدت و تشریک مساعی عام، در میان طایفه‌ها و قبیله‌های نسبتاً هم‌سنگ و هم‌رتبه منعقد می‌شد.^۷ این گونه از حلف، گاه به ادغام تدریجی حلیفان می‌انجامید.^۸ در فرآیند ادغام، نخست دو طایفه‌ی مستقل، وارد حلف می‌شدند و سپس از میان آن‌ها کسانی در پی یافتن نیای مشترک برمی‌آمدند تا طوایف حلیف را ذیل نام او یکپارچه سازند. از نمونه‌ی بارز آن می‌توان از حلیفان موسوم به براجم نام برد که نام حنظله را به عنوان نیای مشترک خود برگزیدند.^۹ گلدزیهر با استناد به این مورد، اظهار می‌دارد، اتحادیه‌هایی که دفعتاً در میان شاخه‌های فرعی یک قبیله‌ی بزرگ پدید می‌آمد و آن‌ها را تا مرز ادغام می‌کشاند، ریشه در منافع مشترکی داشت که در میانشان یافت می‌شد.^{۱۰} گرچه ادعای او ناظر به شاخه‌هایی از قبایل بزرگی است که سال‌ها پس از تجزیه و جدایی، بار دیگر بر اساس منافع مشترک، به هم‌گرایی روی می‌آوردند و در سایه‌ی نام نیای مشترک خود در یکدیگر ادغام می‌شدند، اما نباید از یاد برد

۱ ابوالفرج اصفهانی [بی‌تا]، الاغانی، تصحیح سمیر جابر، ج ۱۱، بیروت: دارالفکر، ص ۴۸.

۲ عزالدین بن علی ابن اثیر (۱۴۱۵)، الکامل فی التاریخ، تصحیح عبدالله القاضي، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۵۴۲.

۳ عبدالملک ابن هشام (۱۴۱۶)، السیره النبویه، تصحیح مصطفی السقا و دیگران، ج ۱، بیروت: دارالخبر، ص ۱۰۹.

4 Tyan, op.cit, p.388 .

۵ ابن هشام، همان، ص ۱۰۹.

۶ جوده، همان، ص ۲۵.

۷ محمد ابن حبیب بغدادی (۱۹۴۲)، المحبر، حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیه، ص ۱۲۶.

۸ بشیر احمد، همان، ص ۶۳ عمر فروخ (۱۹۶۴)، تاریخ الجاهلیه، بیروت: دارالعلم للملایین، ص ۱۵۰.

۹ ابن منظور، همان، ج ۱۲، ص ۴۶.

10 Ignaz Goldziher (1967), *Muslim Studies*, ed.S.M.Stem, tr:by C.R.Barber, London: George Allen& Unwin LTD, vol.I, p.68.

که گروه‌هایی که در تمیم، براجم را تشکیل دادند، از حیث نسب شناختی، از ریشه و منشأ واحدی برخوردار نبودند. همچنین، نام‌هایی که در براجم انتخاب می‌شد، لزوماً نام نیای مشترک قبیله‌ها نبود. از باب نمونه، دو طایفه بنو بشر و بنو یعنوق، که به حلف دست یازیدند و در یکدیگر ادغام شدند، نام ادیم را بر خود نهادند که در واقع، برگرفته از قطعه چرمی بود که پیمان‌نامه‌ی خود را بر آن نگاشته بودند.^۱ رباب نیز نمونه‌ی دیگری از همین قسم بود که در آن، طایفه‌هایی چند با فرو بردن دست خود در آب میوه (رُب) هم‌پیمان و به رباب نام‌بردار شدند.^۲ در شکل‌گیری قبیله‌ی خثعم نیز قصه از همین قرار بود که طایفه‌هایی چند با فرو بردن دستان خود در خون شتری به نام خثعم، حلیف و یکپارچه شدند و سپس نام خثعم را بر خود نهادند. البته، بعدها نسب‌شناسان کوشیدند تا حلف بن افتر را نیای دیرین آن‌ها معرفی کنند و خثعم را شتری که در مالکیت او بود، قلمداد نمایند.^۳ قبیله‌ی مذحج نیز نام خود را از درختی گرفت که حلف و سوگند وفاداری در سایه‌ی آن به انجام رسید؛ اما بعدها این نام، معنای نسب شناختی به خود گرفت.^۴

۳. گونه‌ی دیگری از حلف نیز در عصر جاهلی رواج داشت که ضمن آن، فرد یا قبیله‌ای می‌توانست به قبیله‌ی دیگری که از حیث نسب هیچ قرابتی با آن نداشت، بپیوندد. معمولاً در چنین مواردی قبیله‌ی کوچک‌تر از قبیله‌ی بزرگ‌تر و شاید هم توانمندتر، درخواست حلف می‌کرد و قبیله‌ی بزرگ‌تر او را به‌عنوان حلیف خود می‌پذیرفت. در این‌گونه از حلف که می‌توان آن را حلف میزبانی نامید، ابتدا قبیله‌ی کوچک - به‌عنوان میهمان - در قبیله‌ی بزرگ - به‌عنوان میزبان - وارد می‌شد و سپس، عنوان نسب آن را بر خود می‌پذیرفت. این همان فرآیندی بود که از آن با عبارت «دخلوا فی...» و «انتسبوا فی...» یاد شده است.^۵ مصداق بارز آن را می‌توان طایفه‌ی بنو اکلوب بن ربیعه بن نزار دانست که با قبیله‌ی خثعم وارد حلف شد و سپس با پذیرش نسب قبیله‌ی میزبان، عفریس را، که از اخلاف خثعم بود، به جای نیای خویش (نزار) نشانید و مدعی انتساب به او گردید.^۶

۱ عبدالله بن عبدالعزیز البکری (۱۹۴۵)، معجم ما استعجم، تصحیح مصطفی السقا، ج ۳، قاهره: دارالکتب العربی، ص ۸۳۵.

۲ احمد بن محمد ابن عبد ربه (۱۹۴۴)، العقد الفرید، تحقیق احمد امین و غیره، ج ۳، قاهره: دارالمعارف، صص ۳۲۸ و ۳۴۴.

۳ احمد ابن علی بن حزم (۱۹۶۲)، جمهرة انساب العرب، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف، ص ۳۷۸.

۴ احمد بن علی قلقشندی (۱۴۰۷)، صبح الاعشاء فی صناعة الانشاء، تصحیح یوسف علی الطویل، ج ۱، دمشق: دارالفکر، ص ۳۷۸.

۵ البکری، همان، ج ۱، ص ۳۹.

۶ ابن حزم، همان، ص ۳۹۱.

حقوق و وظایف حلیفان

منابع تاریخی، شیوه‌های سنجیده و نظام‌مندی که بتوان به مدد آن به شناخت و تفکیک گونه‌های مختلف حلف دست یافت، نکرده‌اند. از این رو، به آسانی نمی‌توان ادعا کرد که آداب و تشریفات «حلف میزبانی» در سایر گونه‌های حلف نیز رواج داشته است یا خیر. لذا، برای اجتناب از کلی‌گویی، شایسته است بر گونه‌ی سوم حلف (حلف میزبانی) تمرکز شود تا بتوان از آن تصویر روشن‌تری به دست داد.

حلف میزبانی، برای هر یک از حلیفان حقوق و وظایفی رقم می‌زد و دو طرف را به پذیرش آن‌ها متعهد می‌نمود. این حقوق و وظایف را می‌توان از لابه‌لای گزارش‌های تاریخی و مندرجات متون فقهی و تفسیرهای قرآن استحصال کرد. نکاتی که درباره‌ی این موضوع در منابع فقهی و تفسیری یافت می‌شود، عمدتاً تصویری کلی از حقوق و وظایف حلیفان به دست می‌دهد. بنابر داده‌های موجود در این منابع، گروه‌های مایل به حلف، ابتدا با سوگند وفاداری نسبت به یکدیگر، متعهد می‌شدند از حلیف خود حمایت کنند و در دفاع و حمایت از قبیله، به مثابه‌ی پیکره‌ای واحد عمل نمایند.^۱ با این حال، در تفسیرها و منابع فقهی می‌توان موردهایی یافت که از فرآیند حلف، قیدها و شرط‌های روشن‌تری به دست می‌دهند که عمده‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: سهمیم بودن در اموال و برخورداری از مسئولیت مشترک.

۱. توارث و سهمیم بودن در اموال از عمده‌ترین نکته‌هایی است که در خصوص حلف میزبانی در منابع تفسیری و فقهی بازتاب یافته است. اما به درستی معلوم نیست که آیا زمانی که یک فرد، حلیف یک قبیله می‌شد، می‌توانست در اموال قبیله سهمیم باشد، و یا آن که این امر ناظر به حلفی بود که در میان دو یا چند قبیله منعقد می‌شد؟ نمونه‌ی نخست، همان است که به «حلف التوارث» تعبیر شده است،^۲ که با مرگ یکی از حلیفان، میراث او نصیب حلیف وی می‌شد. اما در مورد دوم، چندان واضح نیست که چگونه دو گروه حلیف از یکدیگر ارث می‌برده‌اند. به هر حال، گرچه از منابع و مصادر تاریخی نمی‌توان کیفیت توارث دو گروه حلیف را استخراج کرد، اما بی‌تردید، صحت این امر، که هر یک از دو گروه حلیف، وارث اموال یکدیگر بوده‌اند، در متن سوگندنامه‌های تحالف به وضوح مندرج است. هر یک از دو طرف در سوگند خود اظهار می‌داشتند: «خون من، خون تو و اموال من، اموال تو است. تو یاور من و

۱ ابن منظور، همان، ج ۸، ص ۷۷.

۲ شمس الحق عظیم آبادی (۱۴۱۵)، عون‌المعبود، ج ۸، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۱۰۱.

من یاور تو، تو وارث من و من وارث تو خواهم بود»^۱. افزون بر این، قرینه‌های دیگری نیز در دست است که نشان می‌دهد، مسئله‌ی توارث حلیفان در جامعه‌ی جاهلی امری متداول بوده است: نخست این که، در برخی از منابع، سخن از یک ششم سهم‌الارث حلیف به میان آمده است.^۲ این امر می‌تواند قرینه‌ای دال بر وجود چنین رسمی در عهد جاهلی باشد. دو دیگر آن که، برخی گفته‌اند حدیث نبوی «لا حلف فی الاسلام»، ناظر به لغو حق‌الارث حلیفان از یکدیگر بوده است.^۳ سه دیگر این که، چون در پیمان حلف، ستاندن خون‌بها از جمله‌ی وظایف حلیفان شمرده شده است،^۴ مسئله‌ی ارث بردن حلیفان از یکدیگر، چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. نهایتاً آن که، چون ققیهانی نظیر ابو حنیفه و شافعی، سنت توارث حلیفان را مورد تأیید قرار داده‌اند،^۵ بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که حق‌التوارث در میان حلیفان، امری رایج و مستعمل بوده است؛ زیرا هر ققیه‌ی - از جمله ابوحنیفه و شافعی - می‌کوشد تا رأی خود را در باب سنت‌های موجود و مرسوم - نه در باب امور غیرمعارف و نامرسومی که در زندگی افراد کاربردی نداشته و نیازی را برآورده نمی‌کرده‌اند - ابراز نماید.

۲. مسئولیت مشترک، که عمدتاً در زمینه‌ی خون‌خواهی و انتقام جویی تجلی می‌یافت، در عرصه‌های دیگر نیز نمود پیدا می‌کرد. در واقع، حلف میزبانی با ادغام عناصر بیگانه در قبیله‌ای که اعضای آن از حیث خون و نسب، پیوندهای مشترک داشتند، می‌کوشید تا گونه‌ای مسئولیت مشترک در یکایک حلیفان نسبت به جان و مال و آبروی قبیله پدید آورد. بر این اساس، حلیفان نیز، همچون اعضای اصیل و همخون قبیله، در قبال جرائمی که اعضای قبیله مرتکب می‌شدند، مسئول بودند. این همان نکته‌ای بود که سال‌ها بعد، پیامبر اسلام تلویحاً در پیمان نامه‌ی عمومی مدینه بر آن خرده گرفت.^۶ از خلال گزارش‌های تاریخی می‌توان دریافت که «مسئولیت مشترک» از عمده‌ترین

۱ احمدبن علی ابن حجر عسقلانی (۱۹۵۹)، فتح الباری بشرح صحیح بخاری، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۸، بیروت: دارالمعرفة، ص ۲۴۹.

۲ همان‌جا.

۳ عبدالرئوف المناوی (۱۹۳۷)، فیض‌القدیر، ج ۳، قاهره: مکتبة التجارية الكبرى، ص ۸۰.

4 Roberson Smith (1907), *Kinship and Marriage in Early Arabia*, London: Adan & Charles Black, p.65.

۵ اسماعیل بن عمر ابن کثیر (ابن کثیر)، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، قاهره: مکتبة التجارية الكبرى، ص ۴۹۱؛ محمدبن ادريس شافعی (۱۳۲۲)، کتاب الام، تحقیق احمد الحسینی، ج ۴، قاهره: ابی‌نا، ص ۱۰.

۶ ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۱۱۱.

محورهای حلف میزبانی در عصر جاهلی بوده است که براساس آن، حلیفان موظف بودند از شرکای خود حمایت کنند؛ به خون خواهی آن‌ها برخیزند؛ و یا خون‌بهای آن‌ها را از قاتلان بستانند؛ و در صورت ارتکاب قتل، به‌عنوان عاقله‌ی او در پرداخت دیه‌ی مقتول عمل کنند. سوگند تحالف که در ابتدای انعقاد حلف، از سوی هر یک از حلیفان ادا می‌شد، از حقوق و وظایف متحالفین نکات عمده‌ای به‌دست می‌دهد. در این سوگند، حلیف در برابر هم‌پیمان خود اقرار می‌کرد که: «خون من، خون تو است؛ پایمال شدن خون من، پایمال شدن خون تو است؛ خون خواهی من، خون خواهی تو است؛ جنگ من جنگ تو است و صلح من صلح تو است. تو از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم. من تاوان جرم تو را می‌دهم و تو تاوان جرم مرا می‌دهی. تو از سوی من خون‌بهای مقتولین را می‌پردازی و من از جانب تو خون‌بهای مقتولین را می‌پردازم»^۱.

کاربرد فعل‌ها و ضمیرهای مفرد در سوگند حلف، ظاهراً گویای این معناست که یکایک حلیفان می‌بایست به‌صورت انفرادی سوگند یاد شده را در مراسم تحلیف بر زبان آورند. این سوگند که تعهدات متقابلی برای دوطرف رقم می‌زد، حلیفان را در مجموعه‌ی همبسته‌ای ادغام می‌نمود که برای خود نوعی مسئولیت مشترک احساس می‌کردند؛ به‌گونه‌ای که هر یک از اعضای این مجموعه، خود را موظف می‌دانست تا پای جان از حلیف خویش حمایت کند.^۲ این همبستگی از طریق ازدواج و مصاهرت، استحکام بیشتری می‌یافت و موجب استمرار بقای حلف و پای بندی راسخ‌تر افراد نسبت به تعهدات متقابل می‌شد.^۳

کارکردهای حلف

در روزگار جاهلی، تأمین منافع و مصالح فردی و یا جمعی از عمده‌ترین انگیزه‌هایی بود که در افراد و قبایل مختلف برای ورود به حلف، ایجاد انگیزش می‌کرد و موجبات دوام و ماندگاری آن را فراهم می‌ساخت. از آن‌جا که حلف در راستای اهداف و مقاصد خاصی تحقق می‌یافت، لذا می‌توان برای آن سه نوع کارکرد عمده برشمرد که در واقع از انگیزه‌ی متحالفین نشأت می‌گرفت:

۱. کارکرد نظامی. در عصر جاهلی، بیشتر احلاف قبیلگی از ماهیت و کارکرد نظامی

۱ عظیم آبادی، همان، ص ۹۶.

۲ ابن منظور، همان، ج ۱۲، ص ۶۰۴.

۳ احمدبن علی ابن حجر عسقلانی (۱۹۲۸)، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، قاهره: [بی‌نا]، ص ۳۱۶.

برخوردار بود که در دو شکل دفاعی و هجومی چهره می نمود. فقدان حاکمیت سیاسی در روزگار جاهلی، مخصوصاً در میان اعراب شمالی، زمینه را مساعد کرده بود تا قبیله‌های ضعیف در معرض تجاوز و تعدی قبیله‌های نیرومند قرار گیرند. این معضل اجتماعی، آن‌ها را وادار می کرد تا برای مقاومت در برابر متجاوزان و حفظ موجودیت خویش، با قبیله‌های نیرومند وارد حلف شوند و خود را از بیم خطرات احتمالی برهانند.^۱

در همین راستا گاه دو قبیله‌ی هم‌سنگ و هم‌سطح، وارد حلف می شدند تا بتوانند در برابر دشمن مشترک - که از توان فزون‌تری برخوردار بود - مقاومت کنند و خود را از تطاول و تجاوز او مصون دارند. گاه نیز چنین تحالفی میان دو قبیله به منظور هجوم به قبیله‌ی دیگر پدید می آمد که هر یک از متحالفین به تنهایی قادر به اعمال آن نبودند. این گونه احلاف که به قصد هجوم و دفاع صورت می گرفت، خودبه‌خود دو بی‌آمد مهم به همراه می آورد: گاه توان نظامی قبیله‌هایی که به منظور مقاومت در برابر دشمن نیرومند خود و دفع شر او به تحالف روی آورده بودند، چنان هم‌وزن توان رزمی دشمن می شد که او را از اندیشه‌ی تجاوز و هجوم باز می داشت و در نتیجه مانع از برافروخته شدن آتش جنگ می گشت. نمونه‌ی بارز آن را می توان در حلف‌المطیبون و حلف‌الاحلاف دید، که در آن، بنو عبدمناف به همراه حلیفان خود: بنو اسد، بنو زهره، بنو تیم و بنو حارث، رودروی بنو عبدالدار و حلیفانشان: بنو مخزوم، بنو جمح، بنو سهم و بنو عدی، موضع گرفتند و تا آستانه‌ی جنگ پیش رفتند، تا این که سرانجام به صلح فرا خوانده شدند.^۲ اما گاه که توان نظامی حلیفان از رقیبانشان فزونی می گرفت، این احتمال وجود داشت که آتش جنگ شعله‌ور شود و حلیفان از موضع هجومی بر دشمن خود حمله‌ور شوند و جان و مال او را در معرض تاخت و تاز خود قرار دهند.

۲. کارکرد اجتماعی. در روزگاران پیش از اسلام، برخی از حلف‌های مکیان، از جمله حلف‌الفضول، از کارکرد اجتماعی برخوردار بود. فقدان نظم مدنی و قانون واحد در نظام اجتماعی مکه، موجب می شد گاه افرادی که به دلیل‌های مختلف - از جمله تجارت - وارد مکه می شدند، مورد تعرض قرار گیرند. در جامعه‌ی مکه نیز، همانند بادیه، در نبود مقررات مدنی عام و فراگیر، تنها سنت‌های حمایت‌گر قبیله‌ای بود که از افراد جامعه دست‌گیری می کرد. در سال بیستم فیل، مردی از بنی زبید در مکه مورد ستم عاص بن وائل سهمی قرار

۱ جوده، همان، ص ۴۳.

۲ ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۱۰۹؛ ابن حبیب (۱۹۶۴)، ص ۴۲.

گرفت و در بالای کوه ابوقییس با استغانه‌های خود به قریش تظلم برد. جوان‌مردانی از این قبیله که می‌دانستند استمرار این ستم‌ها به نظام اقتصادی مکه لطمه خواهد زد، و به تبع، امنیت شغلی و اجتماعی ساکنین و واردین را مورد تهدید قرار خواهد داد، در خانه‌ی عبدالله بن جدعان - که خود از بنو تیم و از اشراف مکه و بازرگانان دوراندیش این شهر بود - گرد آمدند و پیمان بستند که به یاری ستم‌دیدگان بپردازند و حق آن‌ها را از ستم‌گران بستانند.^۱

حلف‌الفضول با روی‌کردی ستم‌ستیزانه، به‌منظور احقاق حق مظلومان و یاری رساندن به فقرا و ناتوانان و تحقق عدالت اجتماعی، منعقد شد و توانست کارآمدی خود را به‌خوبی نمایان سازد^۲ و امنیت مکه را در راستای انجام امور تجاری - مخصوصاً برای افرادی که از بیرون به این شهر وارد می‌شدند - تأمین نماید.^۳

این پیمان چنان اثر بخش بود که دامنه‌ی تأثیر آن از محدوده‌ی زمان انعقاد خود فراتر رفت و در دوره‌های بعد نیز همچنان مؤثر و گره‌گشا ظاهر شد. از باب نمونه، مردی از قبیله‌ی خنعم به همراه دختر زیبا روی خود برای زیارت و یا تجارت به مکه آمد؛ اما در این شهر، مردی به نام نبیه بن حجاج، دختر او را ربود و در خانه‌ی خود پنهان کرد. مرد خنعمی نیز برای نجات دخترش در جوار کعبه با ذکر حلف‌الفضول، بانگ دادخواهی برآورد و بی‌درنگ، مردم از هرسو به یاری‌اش شتافتند و دخترش را نجات دادند.^۴ در نمونه‌ی دیگر، زمانی که میان امام حسین^(ع) و ولید بن عتبه - والی اموی مدینه - بر سر ملکی که از آن امام حسین بود، اختلاف در گرفت و ولید می‌خواست آن‌را به‌زور به تملک خود درآورد، امام حسین او را تهدید کرد که اگر به انصاف و عدالت رفتار نکند، در مسجدالنبی مردم را به حلف‌الفضول فرا خواهد خواند. همین امر، ولید را به عقب‌نشینی و رفتار منصفانه با او واداشت.^۵

۳. کارکرد اقتصادی. برخی از حلف‌هایی که در میان عرب جاهلی انعقاد می‌یافت، بیش از هر چیز ناظر به نقش و کارکرد اقتصادی و بی‌آمدهای سرشاری بود که می‌توانست به همراه

۱ ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۱۱۱؛ یعقوبی، همان، ص ۳۷۱؛ علی بن حسین مسعودی (۱۳۷۸)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۶۲۶؛ اسماعیل بن عمر ابن کثیر (۱۴۱۰)، *البدایة و النهایة*، ج ۱، بیروت: دارالمعارف، ص ۱۲۹.

۲ جوادعلی، همان، ج ۵، ص ۵۰۲.

۳ سعید افغانی (۱۴۱۳)، *اسواق العرب فی الجاهلیة و الاسلام*، قاهره: دارالکتب الاسلامی، ص ۱۸۱.

۴ ابوالقاسم عبدالرحمن سهیلی (۱۴۲۰)، *روض الانف*، تعلیق طه عبدالرئوف سعد، ج ۱، بیروت: دارالفکر، ص ۱۵۷؛ علی بن برهان الدین حلبی [بی‌تا]، *السیرة الحلبیة*، ج ۱، بیروت: مکتبة الاسلامیة، ص ۱۳۲.

۵ ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۱۱۱.

آورد. ایلاف قریش برجسته‌ترین مصداق این‌گونه از احلاف بود که توانست در پرتو درایت هاشم بن عبدمناف، تجار مکی را به عرصه‌های تجاری فرامنطقه‌ای پیوند دهد تا با انباشت سرمایه، اوضاع اقتصادی این شهر را نسبت به دوره‌های پیشین متحول سازند. تجارت قریشیان مکی تا پیش از برقراری ایلاف، عمدتاً صبغ‌های محلی و منطقه‌ای داشت. بازرگانان این شهر از حیث تحمس در دین و عشق به حرم الهی، دامنه‌ی تجارت خود را از محدوده‌ی مکه فراتر نمی‌بردند.^۱ از سوی دیگر، پای‌بندی به سنت اعتقاد، تجارت محدود این شهر را با تهدیدها و آسیب‌های جدی همراه می‌کرد. برپایه‌ی این سنت ناپسند، تاجران ورشکسته، به جای تلاش در جبران ناکامی‌های اقتصادی، به اعتصاب غذا دست می‌زدند، تا با استقبال از مرگ، ننگ ورشکستگی را از خود بزداوند.^۲ هاشم بن عبدمناف، نخستین کسی بود که با شناخت توان ویران‌گر اعتقاد، کوشید با متقاعد کردن تاجران قریشی برای مشارکت در سرمایه‌گذاری تجاری فرامنطقه‌ای و جلب رضایت رؤسای قبیله‌های محلون (طی، خثعم، قضاعه و گروهی از بلحارث بن کعب) و دریافت تضمین عبور از منطقه‌ی آن‌ها به سوی شام، امنیت مسیرهای تجاری را با برقراری ایلاف تأمین نماید.^۳

ایلاف، پیمانی میان قریش و رهبران قبیله‌هایی بود که در امتداد مسیر تجاری مکه به شام ساکن بودند. این امر خارج از توان قریش بود که بتواند کاروان‌های تجاری خود را، بدون جلب رضایت رؤسای قبیله‌های ساکن در حاشیه‌ی این مسیر، به بازارهای فرامنطقه‌ای اعزام نماید. لذا، هاشم با شریک کردن آن‌ها در سود تجارت، توانست از یک‌سو شرارت‌های آن‌ها را در دست‌اندازی به اموال تاجر پیشگان مکی فرونشاند و از سوی دیگر با دریافت تضمین عبور و حمایت نظامی (خفاره)، زمینه را برای حضور بازرگانان مکی در بازارهای مصر و شام فراهم کند.^۴

طرح و رسمی که هاشم در تجارت فرامنطقه‌ای قریش در افکند و پس از او از سوی برادرانش: عبدالشمس، مطلب و نوفل در گشودن مسیرهای تجاری عراق، حبشه و یمن بر روی تاجر پیشگان مکی دنبال شد،^۵ فرزندان عبدمناف را به مجتربین نام‌بردار کرد؛^۶ زیرا به باور

۱ عبدالمملک بن محمد ثعالبی (۱۹۶۵)، *ثمار القلوب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: ا.بی.نا، ص ۸۹.

۲ جلال الدین سیوطی (۱۳۷۷)، *در المنثور فی تفسیر بالمأثور*، ج ۶، تهران: ا.بی.نا، ص ۳۷۹.

۳ ابن حبیب، همان، ص ۱۲۷؛ عمرو بن بحر جاحظ (۱۹۹۱)، *رسائل*، تصحیح حسن السندی، بیروت: دار و مکتب الهلال، ص ۷۰.

۴ یعقوبی، همان، ص ۳۱۳؛ ابن حبیب، همان، ص ۳۲.

۵ یعقوبی، همان، ص ۳۱۵.

۶ طبری، همان، ج ۲، ص ۲۵۲.

قریش، خداوند توسط این برادران، مکیان را مجد و عظمت و جبروت بخشید.^۱ مکه در عصر ایلاف توانست با تجارت طلا، نقره، عطر، پوست، پارچه، برده و محصولات هندی و افریقایی،^۲ به مثابه‌ی پلی، یمن، حبشه، سومالی و سواحل اقیانوس هند را به شام و سواحل مدیترانه متصل کند و بر شکوفایی و رونق بندر تجاری خود-شعبیه-بیفزاید.^۳ قریش مکه با تکاپوهایش در عصر ایلاف از موقعیت پیشین اقتصادی خود فاصله گرفت و روزه‌روز بر ثروت و مکتشش افزود و همزمان، احترام و منزلت اجتماعی‌اش در چشم قبیله‌های دیگر رو به فزونی نهاد؛ به طوری که در آن‌ها به چشم برگزیدگان خداوند و بهترین موجودات و شریف‌ترین مخلوقات او نگریسته می‌شد.^۴

نتیجه

حیات اجتماعی عرب در روزگاران پیش از اسلام بر سازمان عشیره‌ای و قبیله‌ای استوار بود؛ به گونه‌ای که می‌توان بارزترین ویژگی زندگی عرب جاهلی را در پیوندش به نظام قبیله‌ای دانست، زیرا همه‌ی شرافت و افتخار او در نسبت با قبیله، معنا می‌یافت. آنچه حیات قبیله را در آن روزگاران، قوام و دوام می‌بخشید، یکی، عصیبت مبتنی بر خون بود که منشأ پیوند استوار میان افراد قبیله محسوب می‌شد، و دیگری، عصیبت مبتنی بر انتساب به نیایی مشترک بود که همه‌ی اعضای قبیله را در سایه‌ی نام او یکپارچه می‌نمود. در پرتو همین عصیبت بود که قبیله‌های بادیه‌نشین می‌توانستند از موجودیت خود دفاع کنند و برای تضمین بقای‌شان و دستیابی به قدرت و ثروت بیشتر، حریم رقیبان را مورد تعرض قرار دهند و موقعیت آن‌ها را به مخاطره اندازند. از همین رو بود که زندگی عرب در کشمکش و ستیز دائم می‌گذشت. در این کشمکش‌ها، گاه با هدف کسب روزی بیشتر، بر قبیله‌های دیگر شیخون می‌زد، و گاه برای حفظ کیان قبیله‌ی خود، مجبور به دفاع از حریم آن می‌شد. کنش‌های هجومی عرب و واکنش‌های دفاعی او، ضرورت دسته‌بندی و هم‌پیمانی با قبیله‌های دیگر را دو چندان می‌کرد. در چنین فضایی بود که حلف با کارکردهای ویژه‌اش مورد توجه قبیله‌های عرب قرار می‌گرفت. عرب جاهلی که غارت را یکی از عمده‌ترین منابع درآمد و ارتزاق می‌شمرد، در درجه‌ی

۱ حسین مونس (۱۴۲۳)، تاریخ قریش، قاهره: دارمناهل، ص ۱۳۸.

۲ قلقشندی، همان، ص ۴۱۱؛ ابن قتیبه، همان، ص ۲۵۰.

۳ عبدالعزیز سالم‌آبی‌تا، تاریخ الدولة العربیه، بیروت: دارالنهضة العربیه، ص ۲۳۳.

۴ علی ناظمیان فرد (۱۳۸۸)، «ایلاف قریش»، مجله‌ی تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، ش ۲، پیاپی ۷۷، ص ۱۱۳.

نخست به اقتدار نظامی‌ای محتاج بود که بتواند در هجوم‌های یغماگرانه‌ی خود، پیروز میدان باشد. طبعاً قبیله‌هایی که از این توانایی نظامی برخوردار نبودند، یا می‌بایست راهی برای افزایش توان نظامی خود جستجو کنند، و یا به فشار و محرومیت دو جانبه تن در دهند. این محرومیت، هم به دلیل ناتوانی در غارت دیگر قبیله‌ها، بر او فشار وارد می‌کرد و هم آن قبیله را در معرض هجوم‌های تاراج‌گرانه‌ی سایر قبیله‌ها قرار می‌داد. از این رو، قبیله‌های ضعیف با جلب رضایت و حمایت قبیله‌های نیرومند، به حلف روی می‌آوردند، تا ضعف و ناتوانی خود را در هر دو عرصه‌ی هجومی و دفاعی تدارک کنند. قبیله‌های نیرومند، مسوق به دو دلیل، به حلف با قبیله‌های ضعیف علاقه‌مند بودند: نخست آن‌که، کثرت متحالفین، بر اقتدار قبیله‌های نیرومند می‌افزود. چه، در صورت عدول آنان از ورود به تحالف، قبیله‌های نیرومند رقیب، به این کار مبادرت می‌ورزیدند و در صحنه‌های پرکشاکش بین قبیله‌ها بر اقتدار خود می‌افزودند. دیگر آن‌که، تفاخر - که به گونه‌ای سیری‌ناپذیر در میان اعراب رواج داشت - قبیله‌های نیرومند را به انعقاد حلف با قبیله‌های ضعیف راغب می‌کرد؛ چرا که کثرت متحالفین، هم دشمنان را مرعوب می‌نمود، و هم بر تفاخر قبیله می‌افزود.

حلف، بسته به ماهیت خود، می‌توانست مقطعی یا دائمی باشد. در حلف مقطعی، طبعاً، پس از برآورده شدن هدف‌ها و نیازهای موقتی متحالفین، عمر حلف نیز به پایان می‌رسید؛ اما در صورتی که هدف از به‌کارگیری آن، برخورداری از حمایت قبیله‌ی بزرگ بود، عملاً تبدیل به حلف دائمی و یا دراز مدت می‌شد. از آن‌جا که در حلف دائمی، قبیله‌ی کوچک به تدریج در قبیله‌ی بزرگ مستحیل می‌شد، معمولاً انساب متحالفین نیز به مرور زمان درهم می‌آمیخت و قبیله‌ی کوچک با عنوان نسب قبیله‌ی بزرگ معروف می‌شد. از این رو، شناخت دقیق انساب عرب در گرو شناخت حلف است؛ چرا که نسب در نزد عرب واقعیتی بجز حلف نداشت.

منابع

- آلوسی، محمدشکری (۱۳۱۴)، *بلوغ العرب فی معرفة احوال العرب*، تصحیح محمد بهجة الاثری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۴۱۵)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح عبدالله القاضی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن انس، مالک (۱۳۲۴)، *المدونة الکبری*، بیروت: مطبعة السعادة.
- ابن حبیب بغدادی، محمد (۱۹۴۲)، *المحبر*، حیدرآباد: دائرة المعارف عثمانیه.

- (۱۹۶۴)، المنطق فی اخبار قریش، تصحیح خورشید احمد فاروق، حیدرآباد: دائرة المعارف عثمانیه.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۹۵۹)، فتح الباری بشرح صحیح بخاری، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالمعرفة.
- (۱۹۲۸)، الاصابة فی تمییز الصحابة، قاهره: [بی نا].
- ابن حزم، احمد بن علی (۱۹۶۲)، جمهرة انساب العرب، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰)، الطبقات الكبرى، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲)، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تصحیح علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل.
- ابن عبد ربه، احمد بن محمد (۱۹۴۴)، العقد الفريد، تحقیق احمد امین و غیره، قاهره: دارالمعارف.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۹۰)، المعارف، تحقیق محمد اسماعیل الصاوی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ابن کثیر، اسماعیل ابن عمر (۱۴۱۰)، البداية و النهاية، بیروت: دارالمعارف.
- [بی نا]، تفسیر القرآن العظیم، قاهره: مکتبه التجاریة الكبرى.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۶)، لسان العرب، تصحیح محمد امین عبدالوهاب و محمد صادق العیادی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ابن هشام، عبدالملک (۱۴۱۶)، السيرة النبوية، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، بیروت: دارالخبیر.
- احمد، بشیر (۱۴۱۲)، فی عصر الجاهلی، قاهره: دارالنهضة العربیه.
- اصفهانی، ابوالفرج [بی تا]، الاغانی، تصحیح سمیر جابر، بیروت: دارالفکر.
- افغانی، سعید (۱۴۱۳)، اسواق العرب فی الجاهلیة و الاسلام، قاهره: دارالکتب الاسلامی.
- البکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۹۴۵)، معجم ما استعجم، تصحیح مصطفی السقا، قاهره: دارالکتب العربی.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد (۱۹۶۵)، ثمار القلوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: [بی نا].
- الجاسر، حمد (۱۹۸۶)، تحديد منازل القبائل القديمة، بیروت: دارالتراث العربی.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۱)، رسائل، تصحیح حسن السندی، بیروت: دار و مکتب الهلال.
- (۱۹۶۰)، البیان و التبيين، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: [بی نا].
- جوده، جمال (۱۳۸۲)، اوضاع اجتماعی و اقتصادی موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران: نشر نی.
- حلبي، علی بن برهان الدین [بی تا]، السيرة الحلییه، بیروت: مکتبه الاسلامیه.
- سالم، عبدالعزیز [بی تا]، تاریخ الدولة العربیه، بیروت: دارالنهضة العربیه.
- سویدی، محمد امین [بی تا]، سباتک الذهب فی معرفة قبائل العرب، بیروت: دارالقلم.
- سیوطی، جلال الدین (۱۳۷۷)، در المنشور فی تفسیر بالمأثور، تهران: [بی نا].
- سهیلی، ابوالقاسم عبدالرحمن (۱۴۲۰)، روض الانف، تعلیق طه عبدالرؤف سعد، بیروت: دارالفکر.
- شافعی، محمد بن ادريس (۱۳۲۲)، کتاب الام، تحقیق احمد الحسینی، قاهره: [بی نا].
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۹)، تاریخ الرسل والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.
- عسکری، ابوالهلال (۱۹۷۵)، کتاب الاوائل، تحقیق محمد المصری و ولید قصاب، دمشق: [بی نا].

- عظیم آبادی، شمس الحق (۱۴۱۵)، عون المعبود، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 - علی، جواد (۱۹۷۶)، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: مکتبه النهضة.
 - فروخ، عمر (۱۹۶۴)، تاریخ الجاهلیه، بیروت: دارالعلم للملایین.
 - قلقشندی، احمد بن علی (۱۴۰۷)، صبح الاعشاء فی صناعة الانشاء، تصحیح یوسف علی الطویل، دمشق: دارالفکر.
 - مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۸)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
 - المناوی، عبدالرئوف (۱۹۳۷)، فیض التقدیر؛ شرح الجامع الصغیر من احادیث البشیر النذیر، قاهره: مکتبه التجاریه الکبری.
 - مؤنس، حسین (۱۴۲۳)، تاریخ قریش، قاهره: دارمناهل.
 - ناظمیان فرد، علی (۱۳۸۸)، «ایلاف قریش و تأثیر آن بر حیات اقتصادی و اجتماعی مکه در روزگاران پیش از اسلام»، مجله علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، ش ۲، پیاپی ۷۷، صص ۱۰۳-۱۲۶.
 - یعقوبی، ابن واضح (۱۳۴۷)، تاریخ یعقوبی، ترجمه ی محمد ابراهیم آیتی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- Goldziher, Ignaz (1967), *Muslim Studies*, ed.S.M.Stem, tr.by C.R.Barber, London: George Allen and unwin LTD.
 - Smith, Robertson (1907), *Kinship and Marriage in Early Arabia*, London: Adan and Charles Black.
 - Tyan, E (1986), "Hilf", *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd Edition, Leiden: E.J.Brill. PP.388-389.

